

این ترجمه، فارسی متداول در منطقه خراسان قدیم نیست.
 = ۴۷۳/ عرتن این کلمه در قانون ادب ۱۵۹۲/۳ به صورت «ارتن» آمده است. در همین مأخذ ص/۱۵۹۵ «عرتنه» «کنار بینی» معنی شده است. در السامی/۵۵۹:
 «[از] گیاههایی است کی بذان بوشت بیراهند.»
 = ۴۸۵/ کلکلی در لهجه شیرازی به صورت قلقلی (=غلغلی) تلفظ می شود.
 = ۴۸۱/ کلاژه در بسیاری از متون به کار رفته است از جمله نگاه کنید به:
 البلغه/ ۲۵۶، ۲۶۱؛ السامی/ ۳۶۲؛ قانون ادب ۱/۲۳؛ وح؛ قانون ادب ۲/۸۳۴ و صحاح الفرس/ ۲۸۷.
 = ۴۹۶/ تدهقن برای معانی مختلفه «دهقان» و ساختن مشتقات از آن بنگرید به:
 رستم و سهراب مینوی، مقدمه/ ۹-۱۳.
 = ۵۲۱/ شغه در بعضی از متون آمده است. به عنوان نمونه البلغه/ ۳۵ و صحاح-
 الفرس/ ۱۶۴، ۲۸۱
 آنچه که گفته شد، به اندازه خردلی از زحمات مالایطاق مصحح کوشا نمی کاهد. باید از ایشان ممنون بود که آنچه را از جهت مقابله و تصحیح و تحشیه این لغت نامه بسیار باارزش، در توان داشته اند، برطبق اخلاص نهاده و همه را یکجا به فارسی دانها و فارسی خوانهای عالم تقدیم داشته اند.

احمد اقتداری

گیتانجالی و زندگی نامه رابین درانات تاگور و معرفی آثار او

پژوهشی و ترجمه و تفسیر از حسن شهباز

«آشنائی با فرهنگ هند بسیار دشوار است. هند دریای پهناوری است از رموز، و هر تازمه واردی نمی تواند از آن سر در آورد. هر گوشه اش فرهنگی مجزا برای خود دارد و در عین حال این فرهنگها چنان بهم مرتبطند که گوئی پیکره واحدی هستند. آنکه پای به این اقیانوس می گذارد، در همان نخستین حرکت غرق می شود. تلاش و ایمان و پایمردی فراوان می خواهد تا مسیری را که در پیش گرفته در نوردد و به ساحل برسد.» (از یادداشت مؤلف در سر آغاز کتاب).

آنها که با فلسفه و ادب و فرهنگ شرق و بخصوص در حوزه ادبیات و موسیقی و معارف ادیان هند آشنائی دارند، رابین درانات تاگور، شاعر و فیلسوف و موسیقی دان و نماینده نویس و عارف بنگالی را می شناسند. وارستگی و عمق اندیشه و آزادفکری و عشق بی منتهای تاگور نسبت به پرستش زیبایی و آزادی، و خشم و نفرت او نسبت به زشتی و بیدادگری، این شاعر آزاده هنرمند را چنان شهره آفاق ساخت که سروده های

صوفیانهٔ او یعنی همین کتاب گیتانجالی به سال ۱۹۳۳ جایزهٔ نوبل گرفت. تاگور بایران هم سفر کرد و برای کسانی که در گروه سنی شصت هفتاد سالگی هستند یاد و خاطرهٔ سفر او بایران یادآوری لذتبخش از دوران جهش فرهنگی و اعتلای آوازهٔ توفیق ایرانیان در تجدد فرهنگی و ورود در امور فرهنگی و فکری دنیای جدید است.

«گیتانجالی» مجموعه‌ای از اشعار صوفیانه و دلکش و عرفانی است که بوسیلهٔ خود رایین درانات تاگور به انگلیسی ترجمه شده و متن انگلیسی آن اشعار دلکش سرودهٔ خود تاگور نیز در این کتاب چاپ شده است. یک شاعر ایرلندی دربارهٔ مجموعهٔ گیتانجالی در همان سال انتشارش در انگلیس گفته است:

«در سراسر این اشعار، یک احساس واحد موج می‌زند، عشق به‌خدا، تاگور دلباختهٔ طبیعت است. شعرهای او لبریز از زیباترین احساسی است که بینش قوی و مهر عظیم او را آشکار می‌سازد. او تسبیح بدست نگرفته تا با دانه‌های آن بازی کند، بلکه گل بدست دارد و برگهای لطیف آنرا لمس می‌کند. در این کتاب، وفور نامتناهی از زیبایی هست» (نقل از کتاب رایین درانات تاگور تألیف بانکرچی صفحه ۱۱۶، بنقل حسن شهباز در صفحه ۱۹ کتاب).

اما خود تاگور از تحسین و تمجیدها خشنود نیست و می‌گوید: «این موجهای ستایش مرا خشنود نمی‌کند. نمی‌دانم چرا در نهادم جدالی برپا شده است.» (صفحه ۲۵ کتاب).

پس از اینکه تاگور جایزهٔ نوبل گرفت، لرد هاردینگ نایب‌السلطنهٔ هند و رئیس افتخاری دانشگاه کلکته دربارهٔ او گفت: «...امید من اینست که شاعر بنگالی ما، ما را ببخشاید، از اینکه وی را از انزوای فراموشی بیرون کشیدیم و بدنیای پر قیل و قال شهرت کشانیدیم و این، کیفر چاره‌ناپذیر بزرگی است...» (صفحه ۲۵ کتاب).
«اما هیچیک از این افتخارات شخصیت و رفتار وی را تغییر نداد. تنها درسی که باو آموخت این بود که مسؤلیت او در برابر مردم و وطنش بیش از گذشته گردید.» (صفحه ۲۶ کتاب) و در همین زمان است که خطاب به‌هموطنانش می‌گوید:

گذرگاه را پشت‌سر بگذار،

آوارهٔ بی‌خانمان گرد،

و راهی بسوی نامتناهی‌ها فروزان ساز،

خطر فراسوی تست،

بگذار غم یار تو باشد،

قلبم از تجسم این جنبش به‌رقص برمی‌خیزد،

احکام را در دست نبشته‌های فرسوده جستجو مکن،

بیا ای آزاد شده، بیا ای همیشه سبز، بیا،

بدور افکن،

آنچه را که سست و ناپایدار و زنده است،

زندگی را بروی بی‌پایان بگستر،

بیا تشنهٔ شادابی و طراوت،
این تو بودی که زمین را از حیات لبریز ساختی،
و این فروغ تست که برحاشیهٔ ابرهای ریزان می‌تابد،
حلقهٔ گل خویش به‌گردن بهار بیاویز،
بیا، ای مرگ ناپذیر، بیا، بیا ای همیشه سبز، بیا.

(صفحات ۲۸ و ۲۹ کتاب)

در جنگ اول جهانی تاگور صلح‌خواه آزاد اندیش چنان دچار تأثر شده بود که هر روز دست بدعا برمی‌داشت و پریشان و آشفته حال می‌گفت:
«ابلیس بدخواهی موج خون راه‌همه سوپراکنده است، ای خدای توانا، این‌غفریت مرگ را از دامان بشر دور ساز و ما را نیز از این تباهی و مرگ مصون بدار.»

(صفحه ۲۹ کتاب)

دیوان شعر تاگور انباشته از سرودهایی است که پیرامون زیبایی این عالم هستی برصفحهٔ کاغذ آمده است. شاعر در چکامه‌ای زیر عنوان «باسوندراها» عشق قرار ناپذیر خویش را نسبت به‌جهانی که در آن زیست می‌کند چنین می‌سراید:

تو زمین منی، زمین قرون و اعصار،
زمانی بود که من با روح تو می‌زیستم،
و تو در فضای نامتناهی، شبان و روزان می‌گشتی،
در آغوش من چمن شروع به‌روئیدن کرد،
گلن‌ها غرق در گل شدند،
و درختان فرو ریختند اشکهای خود را،
و شکوفه‌ها و میوه‌های خویش را،
امروز من برکراهٔ رود «پادما» نشسته‌ام،
و تیغه‌های علف را می‌نگرم،
که از خاک می‌رویند،
و هنگامی که بر آنها نظر می‌افکنم،
قلبم لبریز از شادی و حیرت می‌شود.

(صفحات ۳۷ و ۳۸ کتاب)

برای تاگور، هند و مردم آن مقدس‌ترین ارمغان خدا بود و او هر چیزی را که متعلق به‌این سرزمین و این ملت بود می‌پرستید. (صفحه ۴۲ کتاب):

آیا می‌رسد روزی،
که خاکستر گرم جلال دیرین هند،
به‌آتشی فروزان مبدل شود،
و جهان را برفروزند.

(صفحه ۴۷ کتاب)

تاگور زبان فارسی می‌دانست و به‌آثار ادبی و عرفانی ایسران عشق می‌ورزید.

نوشته‌اند که سالها دلباخته منظومه سهراب و رستم بود که شاعری انگلیسی از شاهنامه فردوسی بزرگ به انگلیسی برگردان کرده بود. (صفحه ۵۹ کتاب)

«گیتانجالی» یا ارمغانهای شعری سروده جاودان رابین درانات تاگور، جلوه گاه اندیشه‌های فلسفی ملت هند در آغاز قرن بیست است که در آن پرستش خدا و ستایش انسان از دیدگاه چند کتاب بزرگ مذهبی و فلسفی بیان شده است، این کتابها عبارتند از: «باگاواگیتا»، «اوپانیشاد»، و سرودهای آئین‌های گوناگون هندوئیسم قرون وسطی و افسانه عشق دلنواز «کریشنا رادا» (صفحات ۶۳ و ۶۴ کتاب).

نمونه‌ای از شعر زیبا و دلکش و پرمعنای تاگور را بخوانیم:
خطاب به ملت هند می‌سراید:

شرمسار مباشید برادران من،
که با کسوت سپید سادگی خویش،
برابر زورمندان و تفرعن پیشگان قد برافزاید،
بگذارید دیهیم شما فروتنی باشد و آزادی شما، آزادی روح،
اورنگ خدائی را بر برهنگی گسترده فقر خویش بنا نهید،
و بدانید که آنچه ستمبر پیکر است، بزرگ نیست،
و نخوت، جاودانه نخواهد پائید.

(صفحات ۶۶ و ۶۷ کتاب)

در لابلای سخن تاگور، همه جا تکیه بر عنایات ایزد متعال هست و در عین حال دلسوزی بر حال مردم ره‌گم کرده هند. این دلسوزی پاره‌ای موارد، بانکوهش و خشم توأم است و خواننده در می‌یابد که او چین و ناتوانی و درماندگی و تسلیم و رضای ملت را بادیده تحقیر می‌نگرد. در نیایش‌های خویش می‌کوشد نگاه خدا را بسوی هموطنان خود معطوف دارد و از او بخواهد این اقوامی را که تاریخی کهن دارند و امروز خویشتن را زیون ساخته‌اند یاری دهد:

به آنجا که ذهن دور از هراس باشد و سر افراشته بماند،

به آنجا که آگاهی آزاد باشد،

به آنجا که دنیا مثلاًشی نشده و با دیوارهای رنگ،

به خرده‌های کوچک تقسیم نشده باشد،

به آنجا که واژه‌ها از ژرفای راستی بیرون تراود،

به آنجا که تلاشهای خستگی ناپذیر، بازوان خود را بسوی کمال گشاید،

به آنجا که جویبارهای زلال برهان، راه خویش را گم نکرده باشد،

و به سوی شنزارهای هراسناک عادات مرده ره نسپرده باشد،

به آنجا که مغز آدمی با یاری تو، بجانب وادی گسترده اندیشه

و عمل پا می‌گذارد،

به آن بهشت آزادی، ای پروردگار توانا، وطن مرا رهنمون باش.

(صفحات ۶۷ و ۶۸ کتاب)